

برمی‌گیرد مورد ذکر قرار داده‌اند.

ما در اینجا ابتدا گروه اول را ذکر کرده و سپس به نقل گروه دوم می‌پردازیم. ناگفته نماند که ممکن است برخی از عناوین ذکر شده در روایات در برخی دیگر تداخل داشته و به همدیگر برگشت کنند، لکن منظور ما اینست که موارد مذکور در روایات را بیاوریم. و نیز چه بسا در برخی از این روایات تنقیح مناط قطعی و الغاء خصوصیت باشد. و یا بتوان از مجموع آنها یک قاعده کلی و فراگیر بدست آورد، که از این نظر اینها باید مورد دقت و ملاحظه قرار بگیرند.

[در هر صورت اکنون می‌پردازیم به نقل و بررسی آنها، و باید در نظر داشته باشیم که هر یک از این دو گروه روایات، به دسته‌های چندی تقسیم‌بندی می‌شوند]:

روایات گروه اول

[روایات این گروه به دسته‌های متعدد تقسیم می‌شود که آنها را مشروحاً ذکر خواهیم کرد].

دسته اول— روایات مربوط به اتهام:

۱- کلینی و شیخ طوسی با سندهای معتبر از امام صادق (ع) روایت کرده‌اند که فرمود:

«شیوه پیامبر اسلام (ص) در اتهام خون براین بود که، شخص متهم را شش روز زندانی می‌کرد، اگر در آن مدت اولیاء شخص مقتول دلیلی برای اثبات اتهام می‌آوردند [شخص زندانی را آزاد نمی‌کرد] در غیر اینصورت او را از زندان آزاد می‌کرد.»^{۱۶۸}

۱۶۸. روی کلینی و الشیخ با سائید معتبره، عن النوفلی، عن السکونی عن ابی عبد الله (ع) قال: «ان النبی (ص) کان یحبس فی تهمة الدم ستة ايام، فان جاء اولیاء المقتول بثبت، و الاخلی سبيله.»

واژه «ثبت» در متن عربی این حدیث که با فتحه «ث» و «ب» خوانده می شود بمعنای برهان و دلیل می باشد، و اینکه امام صادق (ع) با عبارت «ان النبی (ص) کان یحبس...» یعنی «شیوه پیامبر در اتهام خون بر این بود که زندانی می کرد» بیان فرموده است، که ماضی استمراری است، بیانگر اینست که رسول خدا (ص) در واقعه های متعدد چنین عمل می کرده است.

و نیز هر چند که موضع این حدیث خصوص قتل می باشد، لکن اثبات شیئی نفی غیر آنرا نمی کند، از اینرو، این حدیث دلالت ندارد بر اینکه در غیر مورد قتل کسی را به صرف «اتهام» نمی توان زندانی کرد.

نکته قابل دقت در این حدیث اینست که با اینکه مسئله خون در اسلام بسیار مهم است، با اینحال پیامبر اسلام (ص) در آن مورد، متهم را برای روشن شدن حقیقت و ثبوت یا منتفی شدن اتهام، بیش از شش روز در زندان نگاه نمیداشت، پس از شش روز اگر جرمی بر او ثابت نمیشد آزادش میکرد.

و ظاهر سخن شهید اول در کتاب «قواعد و فوائد» نیز، که جلوتر نقل گردید، مشعر بر این بود که شش روز «تعیّن» دارد، و بیش از شش روز در زندان نگاه داشتن جایز نمیباشد، این مطلب به این دلیل است که از دیدگاه اسلام نمی توان شخصیت و آبروی مردم را خدشه دار ساخته و یا وقت شان را تضييع نمود مگر در

(وسائل ج ۱۹/۱۲۱، باب ۱۲ از ابواب دعوی قتل، حدیث ۱).

منظور از «سکونی» همان «اسماعیل بن زیاد مسلم سکونی» است. او از قضات عامه بوده و لکن با امام صادق (ع) ارتباط داشته است، و روایات زیادی هم از آنحضرت نقل کرده است، بطوری که مواردی در فقه داریم که به غیر از روایت سکونی هیچ روایت دیگر ندارد. فقهاء ما به روایات سکونی عمل کرده و نوعاً فتوا نیز داده اند.

در باره سکونی شیعه ها می گویند «سنی» است و «سنی ها» می گویند شیعه است! با اینحال معلوم می شود او آدم دقیقی بوده است. روایات او معمولاً مانند همین روایتی که در متن آمده است، بسیار کم لفظ و پرمعنی می باشند، برخلاف برخی دیگر از روایان مانند «عمار سبابی» که روایاتش بسیار شلوغ و پرفلظ است و معلوم است که نقل بمعنی کرده، و عجمی هم بوده الفاظی را از خود بر آن افزوده است.

(از افاضات معظم له در جلسه ۲۴۸ درس فقه)

حد اقتضای ضرورتها و این مسئله ای است بسیار شایسته دقت و تدبیر. ۱۶۹
 ۲- در سنن ابی داود با سند ویژه او از بهزبن حکیم از پدرش، او نیز از
 پدر بزرگش روایت کرده است:

«رسول خدا (ص) مردی را به دلیل متهم بودن زندانی کرد.» ۱۷۰

۳- در سنن ترمذی نیز با سند ویژه او از بهزبن حکیم، از پدرش، از
 پدر بزرگش روایت شده:

«رسول خدا (ص) مردی را به دلیل متهم بودن، زندانی کرد، سپس او را از
 زندان آزاد کرد.» ۱۷۱

۴- در سنن بیهقی نیز با سند ویژه او از بهزبن حکیم، از پدرش از پدر بزرگش
 روایت شده:

«رسول خدا (ص) مردی را بدلیل متهم بودن او، ساعتی از روز را زندانی کرد،
 لکن سپس او را آزاد کرد.» ۱۷۲

ظاهر اینست که هر سه مورد یک روایت باشند که از راههای مختلف گزارش
 شده است. ۱۷۳

۱۶۹. سؤال یکی از شاگردان: آیا به نظر حضرتعالی نیز شش روز در این مورد تعیین دارد؟ و اگر اینطور باشد در
 این زمان که شرایط با قدیم بسیار متفاوت است چگونه میتوان در شش روز اتهامات مربوط به قتل را که
 گاهی بسیار پیچیده هم هست مکشوف ساخت؟

جواب: شش روز تعیین ندارد و لکن باید به کمترین زمان مورد نیاز اکتفا شود، مثلاً شش روز تبدیل به
 شش ماه شود، اما نه اینکه یک متهم چند سال بلا تکلیف و بدون اثبات جرم در بازداشتگاه بماند، و
 زندگی اش از هم بپاشد، وقت مردم و آبروی آنان بسیار مهم است.

(از افاضات معظم له در جلسه ۲۴۸ درس فقه، با اندکی تصرف در عبارات سوال و جواب).

۱۷۰. «... ان النبی (ص) حبس رجلاً فی تهمة.»

(سنن ابی داود ج ۲/۲۸۲، کتاب الافضیة، باب حبس در دین و غیر آن).

۱۷۱. سنن ترمذی ج ۲/۴۳۵، ابواب دیات، باب ۱۹ حدیث ۱۴۳۸.

۱۷۲. سنن بیهقی ج ۶/۵۳، کتاب التفلیس، باب: حبسه اذا اتهم و تخلیته...

۱۷۳. و نیز باید توجه داشته باشیم، این روایت که با طرق مختلف نقل شده «مهمل» میباشد یعنی فقط میگوید
 در «تهمتی» پیامبر اسلامی کسی را زندانی کرده است، لکن نوع آن اتهام و تهمت را مشخص نکرده است.
 لذا «اطلاق» و کلیت هم ندارد که بتوان به اطلاق آن تمسک نمود و از اینجهت که در منطوق نیز گفته

۵- در تراتیب الاداریه آمده است:

«برخی از راویان یاد کرده‌اند که رسولخدا (ص) در مدینه کسی را به صرف اتهام زندانی فرمود.»

این مطلب را عبدالرزاق ونسائی در مصنفات خود از طریق بهزبن حکیم، از پدر او از پدر بزرگش نقل کرده‌اند.

ابوداود نیز آن را در کتاب خود به نقل از بهزبن حکیم باینصورت نقل کرده است:

«پیامبر اسلام (ص) گروهی از خویشاوندان مرا در یک اتهام مربوط به خون زندانی کرد...»^{۱۷۴}

در کتاب «المُصَنَّف» نیز از عبدالرزاق با همان سند نقل شده که:

«رسولخدا (ص) مردی را بدلیل متهم بودن او ساعتی از روز زندانی کرده سپس او را آزاد نمود.»^{۱۷۵}

۶- در سنن بیهقی با سند ویژه خود از امام باقر (ابوجعفر) (ع) روایت شده:

«علی (ع) فرمود: زندانی کردن تا زمانی بر امام جایز است که قضیه روشن شود، بعد از روشن شدن قضیه، زندانی کردن ستمگری است»^{۱۷۶}

۷- در وسائل الشیعه باسند ویژه خود از ابوبصیر از حضرت امام باقر

(ابوجعفر) (ع) در ضمن داستان شکایت یک جوان نزد حضرت امیر (ع) که پدرش به همراه دسته‌ای به قصد مسافرت بیرون رفته ولیکن هنگام بازگشت آنان برنگشته بود، و همراهان او به جوان گفته بودند: او مرد و مالی نیز برجای

میشود: «المهملة فی حکم الجزئیة = قضیه مهمله در حکم جزئی است و نه در حکم کلی و مطلق»، باید گفت اطلاق ندارد و قدر متیقن همان مورد قتل و خون است. (از افاضات معظم له در جلسه ۲۴۸ درس فقه).

۱۷۴. من سنن ابی داود را مورد تتبع قرار دادم لکن این روایت را با این تعبیرات در آن نیافتم. (از افاضات معظم له در جلسه ۲۴۸ درس فقه).

۱۷۵. التراتیب الاداریة ج ۱/۲۹۶.

۱۷۶. سنن بیهقی ج ۶/۵۳، کتاب التغلیس، باب: حبسه اذا اتهم وتخلیته...

نگذاشت، چنین روایت کرده است:

«امیر المؤمنین (ع) آن چند نفر همراه مفقود را از همدیگر جدا کرد، و در تنهائی از یک نفرشان درباره شخص مفقود پرسید، او اعتراف کرد که آن شخص مرده است و لکن به کشته شدنش اعتراف نکرد حضرت دستور داد سر او را بپوشانند و ببرند به زندان، سپس شخص دوم را برای باز پرسی دعوت کرد و...»^{۱۷۷}

این حدیث طولانی است و همانند آن را در بحار نیز نقل کرده است.^{۱۷۸}

۸- در بحار الانوار از کتاب «مناقب» در ضمن داستان غلامی که مولای خود را کشته بود و «عمر» میخواست او را به عنوان مجازات بکشد، لکن آن غلام استدلال میکرد چون او به من تجاوز کرد، من نیز او را کشتم، چنین آمده است:

«علی (ع) به عمر گفت: این غلام را سه روز زندانی کن و هیچ کاری به او نداشته باش تا کاملاً سه روز بگذرد و...»^{۱۷۹}.

چنانکه ملاحظه فرمودید، این دو روایت نیز در مورد «اتهام» هستند و اینکه برای تحقیق بیشتر و کشف حقیقت می توان متهمی را زندانی کرد.

۹- «دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ» از علی (ع) گزارش شده که فرموده:

«به صرف اتهام جز در مورد خون و قتل کسی را نمی توان زندانی کرد، و زندانی کردن بعد از کشف حقیقت نیز ستمگری است.»^{۱۸۰}

۱۷۷. فی الوسائل بسنده عن ابی بصیر عن ابی جعفر (ع) فی قصة شاب شکى عند امیر المؤمنین (ع) عن نفر خرجوا بِأُتْبِهِ فی السفر، فرجعوا ولم يرجع ابوه وقالوا: مات وماترک مالا، ففرقهم امیر المؤمنین وصال واحدا منهم، فادعی موت الرجل ولم یقر بالقتل، فامر (ع) ان یغطى را سه و یبتلق به الی السجن، ثم دعا بآخر للسؤال... (وسائل ج ۱۸/۲۰۴-۲۰۵، باب ۲۰، از ابواب کیفیه حکم، حدیث ۱).

۱۷۸. بحار الانوار ج ۴۰/۲۵۹، بعد، کتاب تاریخ امیر المؤمنین (ع) باب ۹۷، حدیث ۳۰.

۱۷۹. فی البحار، عن المناقب فی قصة غلام قتل مولا، فامر عمر بقتله، فادعی الغلام ان مولا اتاه فی ذاته، قال: «ان علیا (ع) قال لعمر، احبس هذا الغلام، فلا تحدث فیہ حدئا حتی تمر ثلاثة ایام» (بحار الانوار ج ۴۰/۲۳۰، کتاب تاریخ امیر المؤمنین (ع) باب ۹۷، حدیث ۱۰).

۱۸۰. فی دعائم الاسلام، عن علی (ع) أنه قال: «لاحبس فی تهمة الا فی دم، و الحبس بعد معرفة الحق ظلم.» (دعائم الاسلام ج ۲/۵۳۹، کتاب آداب القضاء، حدیث ۱۹۱۶).

در مستدرک الوسائل نیز این روایت را از دعائم نقل کرده است.^{۱۸۱}
 ۱۰- در کتاب «المُصَنَّفُ» عبدالرزاق با سند ویژه او چنین گزارش شده است:

«دو مرد از طایفه بنی غفار آمده و در کنار آب موسوم به ضجنان- که از جمله آبهای مدینه بوده است- اتراق کردند، و این در حالی بود که گروهی از طایفه غطفان نیز در آنجا بودند و شترها و چار پایانشان را نیز به همراه داشتند. سپیده دم دیدند دورأس از شترها مفقود شده است. غطفانیان آن دو مرد غفاری را متهم کرده و به پیامبر اسلام (ص) شکایت کردند، رسولخدا (ص) یکی از آند و مرد غفاری را زندانی کرده و به دیگری فرمود: برو بگرد و شترها را پیدا کن بیاور! چندان بطول نیانجامید که آن مرد به همراه آند و شتر بازگشت. و...»^{۱۸۲}

ظاهر این روایت نیز اینست که به مورد اتهام تعلق دارد، اتهام نیز جنبه مالی دارد، لذا با روایت دعائم الاسلام که اندکی پیش نقل کردیم، تعارض دارند. مگر اینکه [برای رفع تعارض و جمع میان دو روایت] کسی بگوید در این مورد بخصوص رسولخدا (ص) نسبت به حقیقت قضیه «علم» داشته، و یا برایش علم حاصل شده است، بنابراین حبس مرد غفاری به صرف اتهام نبوده است.

۱۱- در کتاب «الغارات» از امیرالمؤمنین (ع) گزارش شده که آنحضرت

فرمود:

«من کسی را به صرف اتهام دستگیر نمی‌کنم، و بر پایه ظن و گمان کسی را به کیفر نمی‌رسانم، و جز با کسی که در برابر من به مخالفت عملی و

۱۸۱. مستدرک الوسائل، ج ۳/۲۶۲، باب ۱۰ از ابواب دعوی قتل حدیث ۱.

۱۸۲. فی المصنف لعبد الرزاق بسنده، قال: «أقبل رجلان من بنی غفار حتی نزلا منزلاً بضجنان من میاء المدینه و عندها ناس من غطفان، عندهم ظهر لهم، فأصبح الغطفانیون قد أضلوا قرینتین من ابلهم، فاتهما الغفاریین، فأقبلوا بهما الی النبی (ص) و ذکروا له امرهم، فحبس أحد الغفاریین و قال للاخر: اذهب فالتمس فلم یکن الا یسیراً حتی جاء بهما...»

(المصنف ج ۱۰/۲۱۶، باب التهمه، حدیث ۱۸۸۹۲).

ناصبیگری دست زده و اظهار دشمنی کند، جنگ نمی‌کنم و...»^{۱۸۳}

این روایت را ابن ابی الحدید و طبری نیز از صاحب الغارات نقل کرده‌اند.^{۱۸۴}

البته باید توجه داشت که ممکن است درباره این روایت گفته شود: این بازگوئی روش شخصی آنحضرت می‌باشد و بر این دلالت ندارد که دستگیری افراد به صرف اتهام جایز نیست.

۱۲- باز در «الغارات» در ضمن داستان مربوط به طفیان و خروج «خریت بن راشد» از طایفه «بنی ناجیه» برضد امیرالمؤمنین علی (ع) و اعتراض «عبدالله بن قعین» به آنحضرت که چرا خریت را دستگیر نمی‌کند تا از او وثیقه مناسبی برای تضمین عدم طفیان‌ش بگیرد، چنین آمده است:

«من - عبدالله بن قعین - گفتم: یا امیرالمؤمنین چرا او را دستگیر نمی‌کنی تا یک وثیقه مناسبی از او بگیری؟ حضرت جواب داد: اگر ما بخواهیم چنین شیوه‌ای داشته باشیم که هرکسی را به صرف اتهام دستگیر کنیم، در آنصورت زندانهای ما از مردم پر خواهد شد. من چنین نمی‌بینم که هجوم ناگهانی بر مردم و دستگیری و زندانی کردن و کیفرسانی آنان بر من روا باشد، مگر زمانی که مخالفتشان را بگونه عملی آشکار سازند.»^{۱۸۵}

ابن ابی الحدید نیز این روایت را از الغارات نقل کرده است.^{۱۸۶}

۱۸۳. فی کتاب العارات، عن امیرالمؤمنین (ع) أنه قال: «انی لا اخذ علی التهمة، ولا أعاقب علی الظن ولا أقاتل الا من خالفنی و ناصبنی و أظهر لی العداوة...» (الغارات ج ۱/۳۷۱).

۱۸۴. ر. ک: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳/۱۴۸، تاریخ طبری ج ۶/۳۴۴۳.

۱۸۵. فی الغارات ایضاً فی قصة خروج الخریت بن راشد من بنی ناجیه علی امیرالمؤمنین (ع) و اعتراض عبدالله بن قعین علیه بعدم استیثاقه، قال: «فقلت: یا امیرالمؤمنین فلم لا تأخذہ الان فتستوثق منه؟ فقال: «انا لو فعلنا هذا لکل من نتهمه من الناس ملأنا السجون منهم. ولا أرانی یسعی الثوب علی الناس و الحبس لهم و عقوبتهم حتی یظروا لنا الخلاف. ورواه عنه ابن ابی الحدید. (الغارات ج ۱/۳۳۵).

۱۸۶. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳/۱۲۹. در این منبع به جای «یکل من یتهم» «یکل من یتهم» و بجای «لنا»، «لی» ضبط شده است.

البته باید توجه داشته باشیم که امکان دارد گفته شود: ظاهر این روایت اینست که آنحضرت باتوجه به مشکلات سیاسی متهمین را به صرف اتهام دستگیر نمی کرده است و نه به دلیل وجود اشکال شرعی.

لکن باتوجه به جمله «ولأرانی یسعی الوثوب علی الناس» من چنین نمی بینم که هجوم ناگهانی بر مردم و دستگیری و زندانی کردن و کیفررسانی آنان بر من روا باشد مگر...» آن اشکال مخدوش و مردود می شود، چون ظاهر این جمله اینست که این کار از نظر شرعی موسع و روا نیست. البته درک این معنی و قبول آن به اندکی تأمل و دقت نیاز دارد.

۱۳- در تاریخ طبری آورده است:

«ابو مخنف از مجاهد از محل بن خلیفه گزارش کرده که مردی از طایفه بنی سدوس به نام عیزار بن اخنس که دیدگاه خوارج را داشت، به قصد پیوستن به آنان بیرون رفت. در نزدیکی مدائن با عدی بن حاتم به همراه اسود بن قیس مرادی و اسود بن یزید مرادی، مواجه گردید. عیزار خطاب به عدی [که از پیروان امیرالمؤمنین (ع) بود] گفت: آیا از غنیمت جویان معمولی هستید، یا از ستمگران گناهکار؟ او در پاسخ عیزار گفت: بلکه از غنیمت جویان معمولی هستیم. سپس آن دو مرد مرادی [که از یاران علی (ع) بودند] به او گفتند: تو این سخن را از باب بد ذاتی خودت گفتی، و تو ای عیزار بدانکه ما ترا می شناسیم که از پیروان خوارج هستی، اینک حق نداری از ما جدا شوی تا اینکه ترا به امیرالمؤمنین (ع) تحویل دهیم.

طولی نکشید که علی (ع) در آنجاها پیدا شد، مطالب مربوط به عیزار را به آنحضرت گزارش دادند، و گفتند او دیدگاه و نظریات خوارج را پیروی می کند. حضرت فرمود: ریختن خون او بر ما حلال نیست، ولکن ما او را زندانی می کنیم. عدی به آنحضرت گفت او را بمن بسپار من ضمانت می کنم که از جانب او به شما ناراحتی نرسد، آنحضرت نیز او را به عدی تحویل داد.»^{۱۸۷}

۱۸۷. قال أبو مخنف، عن مجاهد، عن المحل بن خلیفه: «أن رجلاً منهم من بنی سدوس یقال له العیزار بن الأخنس کان یری رأی الخوارج خرج الیهم، فاستقبل وراه المدائن عدی بن حاتم و معه الأسود بن قیس و

شاید بتوان گفت این روایت که نقل شد، به جواز زندانی کردن در اتهامات سیاسی دلالت میکند، و باید روی آن دقت و تأمل شود.

اینها که نقل گردید آن مقدار روایتی است که بدانها دست رسی یافتیم. براساس آنچه که تا اینجا گفته شد، میتوان چنین به نتیجه گیری نهائی پرداخت: مقتضای اصل و قاعده اولی اینست که نمیتوان به صرف اتهام متعرض اشخاص شده و آنان را دستگیر و زندانی نمود، برای اینکه این کار با آزادی فطری اشخاص و سلطنتی که بر خویشان دارند، مخالفت دارد.

و نیز [مادامی که دلیلی بر مجرم بودن شخص مظنون و متهم اقامه نشده] اصل اینست که او از هرگونه اتهامی بری است، یعنی قاعده اصالت برائت در اینجا جاری است. بنابراین حکم به جواز حبس نیازمند یک دلیل استوار میباشد. از طرفی، روایت معتبر سکونی نیز در خصوص قتل و خون میباشد، و باین مطلب دلالت ندارد که در غیر مورد قتل نیز میتوان کسی را به صرف اتهام زندانی کرد.

روایت «بهبزین حکیم» نیز بر فرض اینکه اعتبار و صدور آن از معصوم را بپذیریم مربوط به یک قضیه ویژه میباشد و کلیت و اطلاق ندارد که بتوان مورد استفاده قرار داد. و نیز خصوصیت آن قضیه ویژه را ما نمیدانیم.

از طرف دیگر روایت منقول از «دعائم الاسلام» به عدم جواز زندان به صرف اتهام در غیر موارد قتل دلالت صریح دارد ولیکن حجیت آن به ثبوت نرسیده است.

روایت مربوط به آن دو مرد غفاری نیز عمومیت نداشت و فقط به مورد «مال» مربوط میشود.

الأسود بن یزید المرادیان، فقال له العیزار حین استقبله: أسالم غانم أم ظالم آثم؟ فقال: عدی: لا، بل سالم غانم. فقال له المرادیان: ما قلت هذا إلا لشر فی نفسك، و انك لنعرفك یا عیزار برأی القوم، فلا تغارقنا حتی نذهب الی امیر المؤمنین (ع) فنخبره خبرك، فلم یكن بأوشك أن جاء علی (ع) فأخبراه خبره وقال: یا امیر المؤمنین انه یری رأی القوم قد عرفناه بذلك، فقال: ما یحل لنا منه و لكننا نحبه. فقال عدی بن حاتم: یا امیر المؤمنین، ادفعه الی و أنا أضمن أن لا یأتیک من قبله مکروه، فدفعه الیه.»

(تاریخ طبری ج ۶/۳۳۸۴).

و روایت آخری هم [که از تاریخ طبری نقل کردیم] به فعالیت های سیاسی و یا باصطلاح «تغی» مربوط میشد، ولیکن حجیت ایندو روایت [یعنی روایت دو مرد غفاری و تاریخ طبری] به ثبوت نرسیده است. در هر صورت باید گفت حکم به حبس کردن اشخاص در غیر صورت مورد قتل مشکل میباشد.

ولکن با اینهمه باز ممکن است بگوئیم: حفظ نظام مسلمین و شیرازه امور آنان، و نیز حفظ حقوق و اموال شان، از نظر شارع دارای اهمیت فراوان هستند. و از طرفی در بسیاری موارد، تامین این منظور شارع موقوف براینست که افراد مظنون و متهم دستگیر و زندانی شوند، تا برای کشف حقایق در مورد آنان تحقیق و بازپرسی شود.

بنابراین، اگر به عدم جواز زندان در این موارد حکم داده شود، موجب از بین رفتن حقوق و اموال مسلمین و از هم پاشیدن نظام میگردد، بویژه در زمانی که فساد و تبهکاری بر اهل زمانه غلبه داشته باشد.

روی این مطلب باید گفت: ظاهراً در موارد مهمی که عرف به اهمیت آن موارد نظر میدهد بنحویکه احتمال آن هم در نظر عقلاء منجز باشد، زندانی کردن به صرف اتهام جایز میباشد. و نیز باید در مقام عمل بسیار با دقت و احتیاط عمل شود و حتی الامکان آبرو و حیثیت اشخاص صدمه نخورد.

اما به صرف گمان و اتهامات واهی بویژه در امور جزئی و پیش پا افتاده، جایز نیست کسی را دستگیر و زندانی کنند، و روایاتی که به نحوی از حبس در اتهام نهی میکنند، به این موارد قابل حمل میباشد.

اما روایت دعائم الاسلام [که به عدم جواز در غیر مورد قتل دلالت صریح و انحصاری داشت]، اولاً حجیت آن به ثبوت نرسیده است، ثانیاً منحصر کردن جواز زندان به موارد قتل، در آن، جنبه نسبی و اضافی دارد یعنی در مقام مقایسه خون با امور واهی و جزئی است، مانند آن در روایات ما فراوان است. شاید از این نظر که در آن زمان زندانی کردن مردم به صرف گمان و اتهام، آن هم در امور جزئی و کم اهمیت، رایج بوده — چنانکه در زمان ما اینطور است — لذا در این

حدیث تنفروانکار آنها ملحوظ شده است.

در هر صورت اینجا نیز مانند دیگر موارد «تَزَاهُم» است، که مهم‌ترین را اخذ میکنند. ولیکن بعد از این همه بحث و بررسی باید گفت:

دستگیر و زندانی کردن افراد مسلمان در غیر مورد قتل، به صرف اتهام و احتمال بزهکاری، خالی از اشکال نمیباشد. برای اینکه شرح مقدس به حرمت مسلمانان و آبروی آنان ارزش و اهمیت بسیار قائل است، مگر اینکه یک موردی پیدا شود که از نظر اهمیت در حد قتل باشد.

در هر حال این نوع زندان نه از سنخ تعزیرات است و نه از سنخ حدود. ما در بحث نهم از فصل تعزیرات این مسئله را بگونه مفصل بحث کرده‌ایم و در آنجا سخنان محقق حلی در کتاب شرایع و نیز سخن صاحب جواهر را درباره این مسئله نقل نموده‌ایم، طالبین می‌توانند به کتاب قصاص جواهر نیز مراجعه کنند.^۵

دوم، سوم و چهارم - علماء فاسق، پزشکان بیسواد، دلالهای کلاهبردار:

از جمله کسانی که به لزوم زندانی شدن آنان در روایات ما تصریح شده سه صنف یاد شده هستند که حکم مربوط به همه آنان در یک روایت آمده است:

۱- صاحب وسائل از کتابهای من لایحضره الفقیه، تهذیب، از احمد بن ابی عبدالله برقی^{۱۸۸}، از پدرش، از علی (ع) چنین روایت کرده است:

«علی (ع) فرمود: بر امام واجب است که عالمان فاسق، پزشکان نادان و

۵. ر. ک جواهر الکلام ج ۴۲/۲۷۷ (و نیز چاپ دیگر جواهر با تصحیح دیگر صفحه ۲۶۰).

۱۸۸. منظور از «ابی عبدالله برقی» همان «محمد بن خالد برقی» است که از طبقه شش یا هفت راویان بوده است. هر چند که مرحوم آیه الله بروجرودی او و پدرش احمد، هر دو در طبقه هفتم می‌دانست، یعنی معاصر امام جواد (ع)، و معتقد بود اینان تفاوتی در طبقه روایتی با همدیگر ندارند. در هر صورت روایت مرسله است، چون چه او از طبقه ششم و یا هفتم باشد، با علی (ع) فاصله زیاد دارد، و روایت مرسله می‌باشد. لکن با این حال در اینجا به روایت مرسله او شاید بتوان عمل کرد، چون سیره عقلا و عقل نیز آن را تأیید میکنند، چون وجود این اصناف مضر بر حال جامعه است، لذا باید محدود و زندانی شوند.

(از افاضات معظم له در جلسه ۲۴۹ درس فقه.)

بیسواد، و دلالتها و واسطه های مفلس و کلاهبردار را، زندانی کند.»^{۱۸۹}

در متن عربی روایت واژه «اکریاء» جمع کلمه «کری» می باشد که هم به معنای کرایه دهنده و هم بمعنای کرایه گیرنده، هر دو بکار برده می شود. و نیز در معنای این واژه گفته شده که منظور از اکریاء، دلالت های و معامله گرانی هستند که با مردم به نیرنگ عمل می کنند، و به تعهدات خود وفا نمی کنند.^{۱۹۰}

بسیار بدیهی است که حکم لزوم زندان به موارد سه گانه یاد شده اختصاص ندارد، بلکه با «الغاء خصوصیت»^{۱۹۱} از روایت یاد شده میتوان گفت همه کسانی که در جامعه دارای شغل و کار مربوط به اجتماع هستند، در صورتی که لیاقت و اهلیت آن کار را نداشته باشند و ادامه کار آنان موجب زیان رسیدن به جامعه گردد، واجب است جلو آنان گرفته شود، هر چند که از راه زندانی کردن صاحبان آن مشاغل باشد.

در توضیح و تبیین بیشتر این روایت میتوان افزود که: این روایت سه محور کلی دارد، یکی از آنها مربوط بدین و مذهب میشود [= حبس علماء فاسق]،

۱۸۹. عن الفقيه و التهذيب، عن احمد بن ابی عبدالله البرقي، عن أبيه، عن علي (ع)، قال: «يجب على الأمام أن يحبس الفاسق من العلماء و الجهال من الأطباء، و المقاليس من الأكرياء.»
(وسائل ج ۱۸/۲۲۱، باب ۳۲ از ابواب كيفية الحكم، حديث ۳).

۱۹۰. مفهوم اکریاء به این معنی بسیار کلی و عام است، دلالت های بین المللی فاسد امروزی را نیز که جوامع را به ستوه آورده اند، مانند دلال اسلحه، دلال مواد غذایی و... شامل می شود. چنانکه بنگاه های معاملاتی و بنگاه های باصطلاح کارگشائی داخلی با مصادیق مختلفش را شامل می شود. (از افاضات معظم له در جلسه ۲۴۹ درس فقه. نقل به تلخیص شد).

۱۹۱. «الغاء خصوصیت» یعنی از بین بردن خصوصیت، لغو کردن خصوصیت، اصطلاحی است که نوعاً فقهاء امامیه آن را به کار می برند. منظور از آن اینست که اگر در یک روایت (مانند روایت مورد بحث ما در متن) مورد «مخصوص» و معینی با ذکر عنوان ویژه آن مطرح شده باشد و لکن سیاق کلام و قرائن موجود نشان دهند که مضمون آن به عنوان مطرح شده ویژه، اختصاص ندارد بلکه آن صرفاً لزبب ذکر بعض مصادیق است، در اینصورت فقیه در مقام استنباط حکم، خصوصیت مورد آن را نادیده میگیرد و به تعبیر بهتر ملتی می کند، و آن حکم را به موارد مشابه و همشأن یعنی مصادیق دیگر نیز سرایت و عمومیت می دهد و بدین وسیله از مورد مصرحه آن روایت «الغاء خصوصیت» میکند و این در فقه شیعه جایز است و غیر از قیاس باطل است و در ارکان با آن فرق دارد. (مقرر).

دومی به جان و زندگی آنان مربوط میشود [= حبس پزشکی جاهل]، سومی نیز به اموال آنان مربوط میشود.

بنابراین هرکس که کار و شغل او به یکی از این سه رکن اساسی زندگی فرزندان بشر مربوط شود، و او اهلیت این کار را نداشته باشد، بر امام مسلمین واجبست که او را زندانی کند و از ادامه آن شغل باز دارد.

پر واضح است که در اینصورت زندان در مرتبه متاخر قرار میگیرد، یعنی ابتدا او را پند و نصیحت داده و موعظه یا تهدید میکنند، اگر این کارها اثر نبخشید، او را به زندان می افکنند.

در اینصورت زندان او نیز از نوع «زندان تعزیری» محسوب میشود و اگر زندان در ادب کردن او مؤثر نمی باشد باید نوع زندان او را بدینگونه مشخص کنیم که بگوئیم او را برای دفع شر و زیانش از جامعه و مردم زندانی کرده ایم که در اینصورت زندان او نه جنبه تعزیری دارد و نه جنبه حدی [بلکه صرفاً برای تامین مصالح عمومی جامعه زندانی شده است].

پنجم، ششم و هفتم - خورنده بناحق مال یتیم، خائن در امانت:

۱- شیخ طوسی با سند صحیح از زراره از امام باقر(ع) روایت کرده است که آنحضرت فرمود:

«علی(ع) در مورد دین و بدهی جز سه دسته را زندانی نمی کرد: غصب کننده مال دیگران، کسی که مال یتیمی را بناحق بخورد، و کسی که به او امانت سپرده باشند و او آن را ببرد و در آن خیانت کند، علی(ع) اگر برای این سه دسته مالی می یافت آن را می فروخت، اعم از اینکه خود او حاضر بود یا غایب.»^{۱۹۲}

۱۹۲. روی الشیخ بسنده صحیح عن زراره، عن ابی جعفر(ع) قال: «کان علی(ع) لایحبس فی الدین الاثلاثة: الغاصب، و من اکل مال الیتیم ظلماً، و من اؤتمن علی امانة فذهب بها، و ان وجد له شیئاً باعه، غائباً کان او شاهداً.

(وسائل الشیعه ج ۱۸/۱۸۱، باب ۱۱ از ابواب کیفیة الحكم حدیث ۲).

[باتوجه به اینکه طبق روایات دیگر، موارد جواز زندان در مسئله بدهی و دین باین صورت یاد شده در روایت انحصار ندارد، در توجیه اینکه چرا در این روایت فقط این سه مورد ذکر شده است]، شیخ طوسی چنین فرموده است:

«در این مسئله دو احتمال هست: اول اینکه جز این سه دسته در بدهی کسی را به عنوان کیفر رساندن نمی توان زندانی کرد. دوم اینکه در مورد بدهی جز این سه دسته کسی دیگر را نمیتوان بمدت طولانی زندانی کرد. چون جواز زندانی کردن در مورد بدهی تا آنوقت است که وضع شخص بدهکار معلوم گردد که آیا در عین حال چیزی دارد و پرداخت نمیکند و یا چیزی برای پرداختن ندارد».^{۱۹۳}

۲- در روایت مرفوعه عبدالرحمن بن حجاج روایت کرده است:^{۱۹۴}

«امیرالمومنین زندان را جز در سه مورد روا نمی دید: درباره کسی که مال یتیمی را بخورد، یا آن را غصب کند، یا مردی که امانتی را که با او سپرده اند ببرد و در آن خیانت کند».^{۱۹۵}

از این دو روایت دانسته میشود که این سه مورد از میان همه موارد مربوط به دین و بدهی دارای خصوصیت ویژه ای هستند که قابل تردید نمیباشد.

اما اینکه چرا در این دو روایت این سه دسته بگونه انحصاری مورد ذکر قرار

من در جای دیگر از کتاب وسائل دیدم این حدیث را باینصورت نقل کرده بود: «كَانَ عَلِيُّ (ع) يَقُولُ...» یعنی واژه «يَقُولُ» را اضافه داشت که در آنصورت از «سخنان علی (ع)» محسوب میشود و به اینصورتی که در اینجا نقل کردیم «شبهه عمل» شخص آنحضرت محسوب میشود. من به تهذیب و استبصار نگاه کردم کلمه «يَقُولُ» را نداشتند لذا ما همان صورت را در اینجا آوردیم. (از افاضات معظم له در جلسه ۲۵۰ درس فقه).

۱۹۳. وسائل الشیعه ج ۱۸/۱۸۱ باب ۱۱ از ابواب کیفیه الحکم ذیل حدیث ۲.

۱۹۴. عبدالرحمن بن حجاج از معاصرین امام صادق (ع) بوده است و در این روایت نگفته است که آن را از چه کسانی شنیده است، بدون واسطه و با حذف (= رفع) سند آن را از علی (ع) نقل کرده است. (از افاضات معظم له در جلسه ۲۵۰ درس فقه).

۱۹۵. عبدالرحمن بن الحجاج - رفعه - : ان امیرالمومنین (ع) کان لایری الحبس الا فی ثلاث: رجل اکل ما الیتیم، او غصبه، او رجل اوتمن علی امانة فذهب بها».

(وسائل ج ۱۸/۵۷۸، باب ۵ از ابواب بقیه الحدود، حدیث ۱).

گرفته اند، باید گفت که این قبیل انحصارها در رابطه با امور غیر مهمه جنبه نسبی دارند؛ مواردی بوده است که برای امور بسیار جزئی مزاحم شده و آنان را زندانی می کرده اند و حضرت علی (ع) مخالف این نوع زندانها بوده، از این جهت بالنسبه بآن موارد روی اینها تأکید ورزیده است. وگرنه موارد زندانی نمودن آنحضرت در روایات، بسیار زیاد است، و ما بعداً آنها را یاد خواهیم کرد.

و یا اینکه زندانی کردن در موارد سه گانه یاد شده جنبه کیفررسانی دارد، اما در موارد دیگر [مربوط به دین و بدهی] زندان جنبه کیفری ندارد، بلکه جنبه تحقیقی و استکشافی دارد، چنانکه شیخ طوسی ره نیز آن را یاد کردند.

هشتم و نهم - بدهکار سهل انگار و مدعی ورشکستگی:

۱- در صحیح بخاری آمده است:

«چنین یاد می شود که رسولخدا (ص) فرمود: سر پیچی و خودداری کردن بدهکار توانمند از پرداخت بدهی خود، کیفررسانی و آبروریزی او را حلال می گرداند.

سفیان [یکی از راویان این روایت در تفسیر این حدیث] گفته است: منظور از حلال شدن ریختن آبروی او اینست که طلبکار در ملاء عام به او بگوید چرا بدهی مرا نمی پردازی. منظور از حلال شدن کیفررسانی او نیز، جواز زندانی کردن او می باشد.»^{۱۹۶}

۲- در سنن ابوداود با سند ویژه خود از عمرو بن شریذ، از پدرش، از پیامبر اسلام (ص) گزارش کرده است که آنحضرت فرمود:

۱۹۶. یذکر عن النبی (ص): «لَسَى الْوَأَجْدَ يَجَلَّ عُقُوبَتَهُ وَعِزُّهُ...»

(صحیح بخاری ج ۵۸/۲، کتاب فی الاستقراض و اداء الدیون... باب لصاحب الحق مقال).

لازم به توضیح است که شیوه عمومی ما در این بحثها براین است که ابتدا روایات شیعه و سپس روایات منقول از طریق اهل سنت را نقل می کنیم. لکن در این بحث استثنائاً از آن شیوه عدول کرده ایم، به علت اینکه می خواستیم اول احادیث نبوی (ص) مربوط به این موضوع را نقل کنیم که سند آن از طرق اهل سنت می باشد.

(از افاضات معظم له در جلسه ۲۵۰ درس فقه.)

«سرپیچی و خودداری کردن بدهکار توانمند از پرداخت بدهی خود، ریختن آبرو و کیفرسانی او را حلال می‌کند. ابن مبارک [که یکی از رجال سند این حدیث می‌باشد، در توجیه آن] چنین گفته است: منظور از حلالی ریختن آبروی او، اینست که با او به تندی و خشونت رفتار شود. و منظور از حلیت کیفرسانی نیز جواز زندانی کردن او می‌باشد.»^{۱۹۷}

۳- در کتاب سنن «ابن ماجه» نیز از عمرو بن شریذ، از پدرش گزارش نموده که رسول خدا (ص) فرمود:

«سرپیچی و خودداری کردن بدهکار توانمند از پرداخت بدهی خود ریختن آبرو و کیفرسانی او را حلال می‌کند.

علی طنافسی در توجیه این حدیث گفته است: منظور از حلیت ریختن آبروی او اینست که طلبکار از او شکایت کند، و منظور از جواز کیفرسانی نیز، جواز زندانی کردن او می‌باشد.»^{۱۹۸}

چنانکه ملاحظه فرمودید، در متن روایت منقول از پیامبر (ص) واژه حبس و زندان وجود نداشت و این راویان بودند که کلمه «عقوبت» را بمعنای «زندان»

۱۹۷. عن رسول الله (ص) قال: «لئى الواجد يحل عرضه وعقوبته»...

(سنن ابی داود، کتاب الاضیبه، باب فى الحبس والدين وغيره).

۱۹۸. قال رسول الله (ص): «لئى الواجد يحل عرضه وعقوبته»...

(سنن ابن ماجه ج ۲/۸۱۱، کتاب الصدقات، باب ۱۸ (باب الحبس فى الدين...))، حدیث (۲۴۲۷).

نکته مهمی که درباره این چند خبر و چند حدیث دیگری که اندکی بعد در متن با همین مضمون و یا مشابه آن از طریق روات شیعه نقل خواهد شد، اینست که تقریباً در همه آنها «زندانى کردن» شخص بدهکار و مدیون بعنوان یک «عقوبت و کیفر» مطرح شده است، لذا با آن مطلبی که در ذیل عنوان «پنجم، ششم و هفتم - غاصب، خورنده بناحق مال یتیم و خائن در امانت»، در توجیه و تبیین وجه انحصار زندان به موارد سه گانه یاد شده، از شیخ طوسی (ره) نقل شد، در تعارض کامل می‌باشد، چون شیخ (ره) فرمودند: «در علت منحصر نمودن جواز زندان به موارد سه گانه (غاصب، خورنده بناحق مال یتیم و خائن در امانت) دو احتمال است، اول اینکه: جز این سه مورد در دیگر موارد مربوط به بدهی و دین، زندان جنبه عقوبت و کیفرسانی ندارد. و...» در حالیکه طبق این روایات شیعه و سنی که می‌توان گفت تواتر اجمالی دارند، و یا دست کم مستفیض هستند، زندانی کردن شخص بدهکار در مواردی به جز آن سه مورد یاد شده نیز با عنوان «عقوبت و کیفرسانی» تجویز و تصریح شده است. لذا با توجه به این نکته اعتبار آن توجیه مست می‌شود. (مقرر).

تفسیر کرده‌اند، ولیکن باید قبول کنیم که اطلاق و کلیت کلمه «عقوبت» و کیفررسانی بدون هیچ اشکال، زندان را نیز در برمی‌گیرد.

در «ملحقات عروه» [مرحوم سید کاظم یزدی ره] در این باره چنین آمده است:

«هرگاه شخصی با اقرار خود دینی را بر ذمه خود بپذیرد و در این رابطه محکوم شود، در صورت داشتن مال بر او واجب است که آن را بپردازد، و در صورت خودداری کردن، مجبور به پرداخت آن می‌گردد، اگر بازهم در پرداخت آن سهل انگاری ورزیده و امتناع کرد، جایز است او را به کیفر برسانند، به این صورت که با او به تندی و خشونت سخن بگویند و بر سرش فریاد بکشند [که مثلاً چرا مال مردم را نمی‌پردازی؟] و با کلماتی از این قبیل: ای فاسق، ای ظالم! به او فحش بدهند. بلکه جایز است حتی او را زندانی کرده و مورد ضرب قرار دهند، البته با رعایت مراتب ملحوظ در امر بمعروف و نهی از منکر، که حتی الامکان به صورت ساده آن عمل کنند، بدلیل اینکه پیامبر اسلام (ص) فرمود: سر پیچی و خودداری کردن بدهکار توانمند از پرداخت بدهی خود، موجب حلیت ریختن آبروی او و کیفررسانی اش می‌گردد.»^{۱۹۹}

۴- در «دعائم الاسلام» از جعفر بن محمد (ع) گزارش شده که آنحضرت

فرمود:

«اگر کسی در عین داشتن تمکن و توان از باز پرداخت حق دیگری خودداری ورزد، از طرف دیگر صاحب حق نیز بر بازستانی حق خود پافشاری کند، شخص بدهکار خودداری کننده مورد ضرب قرار می‌گیرد تا آن حق را بپردازد. اگر عین طلب شخص طلبکار [مثلاً پول نقد] را نداشته باشد ولیکن کالاهائی داشته باشد که از نظر قیمت معادل آن باشد [و از طرفی طلبکار عین طلب خود را بخواهد] در اینصورت شخص بدهکار کسی را بعنوان کفیل می‌سپارد، و یا در صورت نداشتن کفیل خودش زندانی می‌شود، تا آن کالاها فروخته شده و بگونه مورد نظر طلبکار، ادا شود.»^{۲۰۰}

۱۹۹. ملحقات العروه الوثقی ج ۳/۵۰، کتاب القضاء، فصل ۳، مسأله ۵.

۲۰۰. فی دعائم الاسلام، عن جعفر بن محمد (ع) أنه قال: «من امتنع من دفع الحق و كان موسراً حاضراً عنده ما

این حدیث در کتاب مستدرک الوسائل نیز نقل شده است.^{۲۰۱}
 ۵- کلینی و شیخ طوسی نیز با سندی قابل اعتماد، از عمار از امام صادق (ع) روایت کرده‌اند که آنحضرت فرمود:

«هرگاه شخص بدهکاری از پرداختن بدهی طلبکاران خود، سرپیچی می‌نمود، امیرالمؤمنین (ع) او را زندانی می‌کرد، سپس دستور می‌داد اموال او را در میان آن طلبکاران به نسبت طلبی که داشتند، تقسیم کنند و اگر [شخص بدهکار] از فروش و تقسیم بین طلبکاران خودداری می‌نمود خود حضرت اینکار را انجام میداد. ۲۰۲»

۶- از شیخ طوسی با سند ویژه او از اصبح بن نباته از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده است:

«علی (ع) درباره کودک داوری کرد که او را از اموالش محجور کنند تا به سن بلوغ برسد و عقلش کامل شود. و در مورد بدهی [به تأخیر افتاده نیز] داوری کرد که شخص بدهکار را زندانی کنند [و باز پرسی و تحقیقات بعمل آورند] اگر ورشکستگی و نیازمندی او ثابت شد، آزادش کنند تا برود و تلاش کند تا مالی بدست آورد. و نیز درباره مردی که [متمکن و دارا است ولی با اینحال] از پرداخت بدهی طلبکاران خود امتناع می‌کند، داوری کرد که او را زندانی کنند، سپس دستور دهند تا خودش اموالش را در میان طلبکاران به نسبت طلب آنان تقسیم کند، و اگر از اینکار امتناع نمود آنحضرت خودش [یعنی حاکم اسلامی] اقدام بفروش و تقسیم بین طلبکاران مینمود. ۲۰۳»

وجب علیه، فامتنع من ادائه وأبی خصمه إلا أن يدفع إليه حقه، فإنه يُضرب حتى يقضيه وإن كان الذي عليه لا يحضره إلا في عروض فإنه يعفيه كفيلاً أو... يحبس له إن لم يجد الكفيل إلى مقدار ما يبيع ويقضى.»

(دعائم الاسلام ج ۲/۵۴۰، کتاب آداب القضاء، حدیث ۱۹۲۳).

۲۰۱. ر. ک: مستدرک الوسائل ج ۳/۱۹۹، باب ۹ از ابواب کیفیه حکم، حدیث ۱.

۲۰۲. روی کلینی و شیخ بسند وثوق به، عن عمار، عن أبي عبدالله (ع)، قال: «كان امير المؤمنين (ع) يحبس

الرجل اذا التوى على غرمانه ثم يأمر فيقسم ماله بينهم بالحصص، فان أبي باعه فيقسم، يعني ماله.»

(فروع کافی ۵/۱۰۲، کتاب المعيشه، باب: اذا التوى الذى عليه الدين على غرمانه، حدیث ۱ و نیز چاپ

سنگی ج ۱/۳۵۶، و نیز وسائل ج ۱۳/۱۴۷، باب ۶ از کتاب حبر حدیث ۱).

۲۰۳. عن الشيخ بسنده، عن الاصبغ بن نباته، عن امير المؤمنين (ع): «أنه قضى أن يعجز على الغلام حتى يعقل.»

۷- باز شیخ طوسی با سند ویژه خود، از غیاث بن ابراهیم، از جعفر از پدرش (ع) چنین روایت کرده است:

«شیوه علی (ع) براین بود که در موارد [تأخیر و یا عدم پرداخت] بدهی [بدهکار را] زندانی می‌کرد، اگر ورشکستگی و نیازمندی او ثابت می‌شد، آزادش می‌کرد تا تلاش کند و مالی بدست آورد.»^{۲۰۴}

۸- باز هم شیخ طوسی با سند ویژه خود از سکونی، از جعفر از پدرش (ع) چنین روایت کرده است:

«شیوه علی (ع) براین بود که در موارد مربوط به [عدم پرداخت] بدهی، شخص بدهکار را زندانی می‌کرد، آنگاه در وضع او می‌نگریست اگر مالی داشت آن را به طلبکاران او می‌پرداخت، و اگر مالی نداشت، خود او را به طلبکاران می‌سپرد و می‌فرمود: هر طور خودتان می‌خواهید با او رفتار کنید، اگر خواستید او را به اجاره دیگری درآورید [و از دست مزد او طلب خود را تحصیل کنید] و اگر خواستید خودتان [در برابر طلبتان] او را به کار بگیرید.»^{۲۰۵}

وقضى في الدين أنه يحبس صاحبه، فان تبين افلاسه والحاجة فيخلى سبيله حتى يستفيد مالا. وقضى في الرجل يلتوى على غرمانه أنه يحبس ثم يؤمر به فيقسم ماله بين غرمانه بالحصص، فان أبي باعه فقسمه بينهم.» (وسائل ج ۱۸/۱۸۰، باب ۱۱، از ابواب كيفية الحكم واحكام الدعوى، حديث ۱).

۲۰۴. انّ علیاً كان يحبس في الدين فان تبين له افلاس و حاجة فخلّى سبيله حتى يستفيد مالا.

۲۰۵. عن الشيخ أيضاً بسنده، عن السكوني، عن جعفر، عن أبيه (ع): «أنّ علیاً (ع) كان يحبس في الدين ثم ينظر، فان كان له مال أعطى الغرماء، وان لم يكن له مال دفعه الى الغرماء فيقول لهم: اصنعوا به ما شئتم: ان شئتم آجروه. وان شئتم استعملوه.»

(وسائل ج ۱۳/۱۴۸، باب ۷ از کتاب حجر حديث ۱).

مسئله ای که این روایت بر آن دلالت دارد اینست که شخص بدهکاری را که بدهی خود را بعنوان اینکه ندارد، پرداخت نمی‌کند، همینطوری نمی‌توان آزاد گذاشت که هر جا خواست برود، بلکه باید در حال او نگریست اگر حرفه و هنری را بلد باشد، باید تحت نظرش گرفت مطابق توانائی و شأن خود کار کند تا هم خرجی خود را در بیاورد و هم بتدریج بدهی طلبکاران خود را بپردازد. البته فتاوی و اکثر روایات برخلاف مضمون این روایت است، و متأسفانه فقهاء عظام رضوان الله علیهم، در این مسئله بحثها و پیگیریهای علمی لازم را انجام نداده‌اند، من کتبی مانند مبوط، مسالك، جواهر و غیره را با این نیت واریسی کردم، ندیدم که آن را بطور مفصل بحث کرده باشند، در حالیکه بسیار شایسته بحث است. فقط صاحب وسائل (شیخ حر عاملی) در ذیل این روایت چنین گفته است:

۹- در «مستدرک» از کتاب «الغارات» ضمن داستان مربوط به شخصی بنام مصقله بن هبیره شیبانی که [در محل مأموریت خود از جانب علی (ع) به برخی کارهای خارج از نظم و قانون اقدام نموده است] و بعد از آنکه اسیران جنگی بنی ناجیه را خریداری کرده و آزادشان ساخته بود، بهاء مورد نظر برخی از آنان را نیز نپرداخته بود [که با اعتراض علی (ع) دست از کار کشیده] و پنهانی فرار نموده و در شام به دستگاه معاویه پیوست،^{۲۰۶} وقتی که خبر فرار کردن و

ممکن است این روایت را به آنجا حمل کنیم که شخص بدهکار از کسانی است که عادت دارد خود را برای دیگران اجیر کند و کاریدی انجام بدهد. این توجیه را ما به این خاطر انجام می‌دهیم که در همین بحث و جلوتر معلوم گردیده است که واجب است به شخصی که مدیون است ولی ناتوان از پرداخت می‌باشد، آسان گرفته شود. و این مطلب را برخی از علماء ما ذکر کرده‌اند. «(وسائل ج ۱۳/۱۴۸) لذا باید گفت: اگر پرداخت بدهی موقوف بر این نوع کار کردن آن بدهکار باشد، و این کار خلاف شأن او نباشد و از توانش نیز بیرون نباشد، واجبست که آن را بپذیرد. بویژه اینکه مقتضای قاعده نیز اینست که او قبول کند، چون اداء دین و پرداخت بدهی واجب است، و در اینجا تحقق آن واجب موقوف بر کار کردن بدهکار می‌باشد، لذا از باب وجوب مقدمه واجب، قبول کار برای بدهکار واجب می‌شود. [البته صاحب جواهر تعرضی به مسئله دارد که بعداً در متن کتاب خواهد آمد].

البته این عنوان شایسته آنست که توسط فقهاء مطرح شده و مورد بحث تفصیلی قرار بگیرد که تاکنون نشده است.

(از افاضات معظم له در جلسه ۲۵۰ درس فقه).

۲۰۶. مَصْقَلَةُ بَنِ هَبِيرَةَ وَالِي «اردشیر خره» و نماینده امیرالمؤمنین علی (ع) در آن منطقه بوده، که به خاطر برخی از کارهای شاذ خود از طرف آنحضرت مورد سؤال قرار گرفت، و او بجای اینکه مردانه به سئوالات آن حضرت پاسخ بدهد و در صورت اشتباه طلب عفو کند، فرار کرده و به معاویه پیوست، و روایت متن که مفصل می‌باشد و فقط قسمت مورد نیاز از آن که دلالت بر مسئله «زندان مفلس» دارد نقل گردید، در این رابطه می‌باشد.

(از افاضات معظم له در جلسه ۲۵۰ درس فقه).

توضیحی درباره «اردشیر خره»:

طبق مدارک و متون جغرافیایی قدیم، این اصطلاح نام یک منطقه بسیار وسیعی است که بنابه معرفی برخی از جغرافی دانان مسلمان قدیم شامل همه مناطق فارس، قسمتهای عمده ای از جنوب ایران، خوزستان، و قسمتهای مرکزی ایران تا منطقه نائین می‌گردیده. و درعین حال نام شهری بزرگ در منطقه فارس بود که اهمیت آن از شیراز نیز بیشتر بوده است، و والی آن شهر، والی همه مناطق یاد شده بوده است. یاقوت حموی جغرافی دان مسلمان قرن ۶-۷ هجرت در معرفی آن سخن بلندی دارد که فشرده آن را نقل می‌کنیم:

«اردشیر خره با فتحه الف، سکون راه، فتحه دال، کسره شین، سکون یاء و راء بعد از آن، ضمه خاء

پیوستن او به دستگاه معاویه به گوش علی (ع) رسید، چنین فرمود:

«به مصقله چه شده است؟! خدا او را دچار مصیبت و اندوه گرداند! او به گونه سروران و صاحب اختیاران عمل کرد و لکن همان بردگان فرار نمود، همانند گناه پیشگان خیانت ورزید! اگر او در جای خود می ماند و فرار نمی کرد، [ما بگونه عادلانه و منطقی با او سخن گفته و پرس و جومی کردیم] اگر از پاسخ دادن ناتوان می ماند، حداکثر کاری که با او انجام می دادیم این بود که [بطور موقت] زندانی اش می کردیم [تا درباره دارائی اش تحقیق کنیم] اگر چیزی از او بدست می آمد، ضبط می کردیم، و اگر از او مالی بدست نمی آوردیم، او را به حال خود وامی گذاشتیم. [حضرت این سخنان را فرمود] و سپس به سوی منزل او [در کوفه؟] حرکت کرده و آن را ویران ساخت.»^{۲۰۷}

(نقطه دار) و فتحة راه بعد از آن و نیز تشدید این راه و هاء ساکن بعد از آن؛ یک نام مرکب می باشد به معنای: ارزنده و شایسته اردشیر، و اردشیر نام پادشاهی بزرگ بوده است، از بهترین شهرها و نواحی فارس می باشد. فارس به جز آن نیز شهرهایی مانند شیراز، خیر، میمند، صیمکان، برجان، خوار، سیراف، کام فیروز [= فیروز آباد فعلی]، کازرون و غیره دارد. ...

بشاری گفته است: اردشیرخره را نمرودبن کنعان آباد کرده و... منطقه ای گرم اما پرمیوه است. مرکز این ناحیه سیراف است، از جمله شهرهایش جور، میمند، نائین، صیمکان، خوزستان، خیر، قندجان، کران، شمیران و... می باشد. اصطخری گفته است: اردشیرخره در بزرگی همچون اصطخر می باشد، و ناحیه اردشیرخره دارای شهرهای همچون شیراز و سیراف می باشد. اردشیرخره مرکز حکومت پادشاه اردشیر بوده است. هرچند که اکنون شیراز مرکز منطقه فارس است و دیوانها، دفاتر و ادارات در آن قرار دارند، و دارالاماره است، لکن شیراز شهری جدید است و بعد از اسلام بنا نهاده شده است.

معجم البلدان ج ۱/۱۴۶، چاپ بیروت ۱۳۹۷ هـ ق. (مقرن).

۲۰۷. فی المستدرک، عن کتاب الغارات - فی قصة مصقلة بن هيرة الشيباني بعد ما اشترى أسارى بني ناجية و أعتقهم و لم يدفع بعض أثمانهم ثم فر و لحق بمعاوية - قال: فبلغ ذلك علیاً (ع) فقال: «ماله؟! تَرَخَذَ اللهُ، فعل السید و فر فرار العبد و خان خیانة الفاجر. أما انه لو أقام فعجز مازدنا علی حبسه، فان وجدنا له شيئاً اخذناه، و ان لم نقدر له علی مال تركناه، ثم سار الی داره فهذهها».

(مستدرک الوسائل ج ۳/۲۰۷، باب ۲۴ از ابواب کیفیه الحکم، حدیث ۶، الغارات ج ۱/۳۶۵-۳۶۶).

حضرت استاد دامت برکاته، در حین تدریس، این حدیث را شماره ۱۰ از این مجموعه احادیث قرار دادند، و در ذیل شماره ۹ حدیث ذیل را از مسند زید بن علی (ع) نقل کردند که از کتاب حذف شده است و بدینوسیله استدراک می شود:

وفی مسند زید کتاب الشهادات/۳۶۵: عن أبیه، عن جده، عن علی (ع)، قال: «أنه (ع) کان یبیع متاع المفلس إذا التوی فی غرمانه، و إذا أبی أن یفرض دیونه.»

در متن عربی حدیث واژه «تَرْج» به معنای «ضد شادمانی (= اندوه) می باشد، لکن در مستدرک الوسائل آن را با طاء بصورت: «ظَرْحَةُ اللَّهِ» ضبط کرده است.
۱۰- در کتاب «الغارات» آورده است:

«علی (ع) منذر بن جارود را به فرمانروائی ناحیه فارس گماشت، او مقداری از اموال خراجی (= مالیاتهای ارضی) را به تصرف شخصی خود درآورد که مقدار آن چهارصد هزار درهم بود، و حضرت او را زندانی نمود ولی شخصی بنام صَعَصَعَةُ شفاعت نمود و حضرت نیز او را آزاد فرمود.»^{۲۰۸}

۱۱- باز در الغارات روایت کرده است:

«علی (ع) یزید بن حَجَّیه را به فرمانروائی ری و دستی [بر وزن انزلی] گماشت، او در مقدار خراج کسر آورد و مالی را بطور پنهانی برای خود برداشت، در نتیجه علی (ع) نیز او را زندانی کرد.»^{۲۰۹}

احتمالاً اگر واری و تتبع بیشتری صورت بگیرد به نمونه های بیشتری از این قبیل روایتها می توان دست یافت. و ادغام کردن این روایت در آن روایت پیشین

یعنی زید شهید از پدرش امام زین العابدین (ع)، از جدش امام حسین (ع) روایت کرده است: «شیوة علی (ع) بر این بود که کالاهای شخص مفلس (ورشکسته) را هرگاه که از پرداخت بدهی های طلبکاران خود امتناع می کرد، می فروخت.»

(از افاضات معظم له در جلسه ۲۵۰ درس فقه.)

۲۰۸. «کان علی (ع) ولى المنذر بن الجارود فارساً فاحتاز مالاً من الخراج، قال: كان المال أربعمئة ألف درهم، فحبسه علی (ع) فشفع فيه صعصعة بن صوحان الی علی (ع) وقام بأمره وخلصه» (الغارات ج ۲/۵۲۵).

۲۰۹. «وفیه أيضاً: «کان یزید بن حجیة قد استعمله علی (ع) علی الری ودمتبی، فکسر الخراج واحتجن المال لنفسه، فحبسه علی (ع).» (الغارات ج ۲/۵۲۵).

واژه «دستبی» که در متن آحدیث آمده، طبق گفته یاقوت حموی، معرب کلمه فارسی «دشت پی» می باشد که به قالب زبان عربی درآمده و تبدیل به «دستبی» شده است.

«دستبی» نام منطقه گسترده ای واقع در میان سه شهر همدان، قزوین و ری بوده است، و از نظر تابعیت شهری بدو منطقه جداگانه به نامهای «دستبی ری» و «دستبی همدان» تقسیم شده بود، که بعدها با تلاش و سعایت شخصی به نام «حنظله بن خالد تمیمی» که ساکن قزوین بوده هر دو منطقه یکی شده و تابع قزوین گردید.

ر. ک: معجم البلدان ج ۲/۴۵۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶. چاپ سابق الذکر، ذیل واژه های دنیاوند و دستبی.

(مقرر).

که مربوط به زندانی کردن خائن در امانت بود، امکان‌پذیر و معقول است، چون به هر حال بیت‌المال نیز امانتی است در اختیار فرمانروایان.

۱۲- در «دعائم الاسلام» از علی (ع) گزارش شده که آنحضرت فرمود:

«شخص تنگدست و غیر متمکن را [به استناد عدم پرداخت بدهی] نمی‌توان زندانی کرد، چون خداوند متعال فرموده است: اگر کسی تنگدست بوده تا زمان گشایش مهلت داده شود. بنابراین اگر او (شخص تنگدست) بتواند نداری و فقر خود را ثابت کند، زندانی بر او وجود ندارد.»^{۲۱۰}

این روایت را در مستدرک نیز نقل کرده است.^{۲۱۱}

در اینجا لازم است به دو مسأله فقهی در رابطه با روایات یاد شده، اشاره کنیم، و بحث تفصیلی آنها را نیز به کتابهای گسترده فقهی حواله بدهیم:

مسأله اول: [آیا حاکم می‌تواند اموال ورشکسته را بفروشد؟]:

شیخ طوسی در کتاب خلاف (مسأله دهم از کتاب تفسیر) فرموده است:

«برای حاکم و قاضی جایز است اینکه اموال شخص ورشکسته را بفروشد و در میان طلبکاران او تقسیم کند. شافعی نیز همین فتوا را داده است. ولکن ابوحنیفه گفته است: حاکم و قاضی شخصاً نمی‌تواند اموال او را بفروش برساند، بلکه باید او را مجبور کند تا خود او اموالش را بفروشد، اگر شخص ورشکسته از دستور قاضی اطاعت کرده و اموال را بفروش رساند که مقصود حاصل است، و اگر از انجام این کار خودداری کند، قاضی او را زندانی می‌کند تا وقتی که حاضر به فروش آن اموال گردد، و خود حاکم و قاضی نباید بدون اختیار دادن شخص ورشکسته اقدام به فروش آن بکنند. دلیل بر قول خودمان اجماع طائفه شیعه و روایات آنان می‌باشد، که برخی از آنها را در

۲۱۰. فی دعائم الاسلام، عن علی (ع) أنه قال: «لا حبس علی معسر، قال الله - عزوجل - : و ان كان ذو عسرة فنظرة الى ميرة. فالمعسر اذا اثبت عدمه لم يكن عليه حبس.» و رواه عنه في المستدرک.

دعائم الاسلام ج ۲/۷۱، کتاب البيوع، فصل ۱۷، حدیث ۱۹۷.

۲۱۱. مستدرک الوسائل ج ۲/۴۹۶، باب ۶ از کتاب حجر حدیث ۲. این کتاب بجای واژه «مُغَيَّر» کلمه «مُغَيَّر» را ضبط کرده است.

گذشته نقل کردیم. و نیز [از طریق اهل سنت] کعب بن مالک روایت کرده است که: پیامبر اسلام (ص) حکم به ورشکستگی و محجوریت معاذ فرموده و اموال او را برای پرداخت دیونش به فروش رسانید. مقتضای این روایت اینست که آنحضرت بدون کسب اختیار از معاذ این کار را کرده است.^{۲۱۲}

در برخی از آن روایاتی که قبلاً نقل کردیم، آمده بود که امیرالمؤمنین (ع) دستور می داد شخص ورشکسته اموال خود را در میان طلبکارانش تقسیم کند، و اگر او این ار را نمی پذیرفت، در آنصورت خود حضرت آن اموال را بفروش رسانیده [و پولش] را در میان آنان تقسیم می کرد.

ظاهر این روایت اینست که به فروش رسانیدن اموال در درجه اول از آن شخص بدهکار می باشد، و در صورتی که او از این کار خودداری ورزد، شخص امام این کار را انجام می دهد. [یعنی اموال بدهکار را به فروش رسانیده و در میان طلبکاران تقسیم می کند.] پذیرفتن این قول به احتیاط نزدیکتر است. [یعنی برخلاف نظر شیخ طوسی که به فروش رسانیدن را از همان اول حق امام و قاضی می داند، و برخلاف نظر ابوحنیفه که حق به فروش رسانیدن را بطور کلی از امام و قاضی سلب کرده است، ما معتقد به تفصیل در مسأله باشیم و فقط در صورت امتناع مدیون آن را از آن امام و قاضی بدانیم.]

مگر اینکه طلبکاران نسبت به خود شخص بدهکار اظهار بی اعتمادی کنند و رضایت ندهند که خود او اموال را به فروش برساند، که در اینصورت حاکم و قاضی شخص بدهکار را بطور کامل در اموالش ممنوع التصرف و محجور اعلام می کنند، که حتی برای پرداخت بدهی هایش نیز حق نداشته باشد اموال خود را بفروشد.

مسأله دوم: [آیا بدهکار تنگدست را می توان مجبور به کار کردن نمود؟]:

باز شیخ طوسی در خلاف (مسئله پانزدهم از کتاب تفریس) چنین فرموده

است:

«هرگاه شخص بدهکاری ورشکسته شود، و اموال موجود او نیز به اندازه‌ای نباشد که بتواند با آن همه بدهی‌هایش را پرداخت کند، در اینصورت [آیا می‌توان خود را به عنوان مزدبگیر و اجیر به کار کردن واداشت، یا نه؟ جواب اینستکه] نمی‌توان او را اجیر قرار داد تا از این راه کسب کرده و بدهی طلبکاران خود را پردازد.

ابوحنیفه، شافعی، مالک و بیشترین فقهاء [اهل سنت] نیز به همین سخن رأی داده‌اند. لکن احمد [حنبل]، اسحاق، عمر بن عبدالعزیز، عبیدالله بن حسن عنبری و سوار بن عبدالله قاضی گفته‌اند، او را به اجیری داده و دستمزدش را گرفته و در میان طلبکارانش تقسیم می‌کنند.

دلیل ما [یعنی دلیل شیخ طوسی بر اثبات نظر خود] اینست که اصل بر برائت ذمه آن شخص بدهکار است، و هیچ دلیلی هم وجود ندارد که به وجوب اجیر شدن و کسب کردن او دلالت داشته باشد. از طرف دیگر آیه شریفه می‌فرماید: «و ان كان ذوعسرة فنظرة الى ميسرة» یعنی اگر شخص بدهکار دچار تنگدستی گردید بر او سخت نگیرید بر او آسان بگیرید تا گشایشی حاصل شود— در این آیه به کار کردن فرمان داده نشده است.^{۲۱۳}

در باره سخنان شیخ طوسی (ره) باید توجه داشته باشیم که این جا محل بکار بستن اصل برائت نمی‌باشد، برای اینکه پرداخت طلب دیگران در صورت امکان واجب است. از اینرو، اگر بجای آوردن این واجب موقوف بر این باشد که شخص بدهکار با اجیر شدن به دیگران و یا کار کردن برای خود طلبکاران را بپذیرد و این نوع کار نیز خارج از توان او نباشد و برایش عادی محسوب شود و نه خلاف شأن، در اینصورت قواعد چنین اقتضا می‌کنند که پذیرفتن این کار بر او واجب باشد، چون این هم یکی از راههای بدست آوردن مال می‌باشد. شاید از آن روایاتی که می‌گوید: [بدهکاری که بدهی خود را پرداخت نکند به منظور تحقیق در حال او

زندانی اش می‌کنند] «اگر مالی نداشت آزادش می‌کنند تا برود و مالی بدست آورد.» مقصودی جز این نباشد که او را فقط از زندان آزاد کنند [اما کاملاً به حال خود رها نکنند]، لذا این روایات نیز با اجیری و به کار گرفته شدن او منافات ندارد. از طرف دیگر توانائی داشتن برکسب و تحصیل مال از طریق اشتغال به کاری که از نظر عرف خارج از شأن و مقام و توان او نباشد، خود نوعی «میسره» و گشایش به شمار می‌آید. به همین دلیل است که چنین کسی از مستحقین زکات نیست و زکات بر او حرام می‌باشد. بنابراین، اجیر دادن و یا بکار گماشتن او خلاف مضمون آیه شریفه نیست.

از طرف دیگر، روایت معتبر سکونی [که پیشتر نقل کردیم] دلالت بر این داشت که طلبکاران می‌توانند شخص بدهکار را خود به کار گماشته و یا به دیگری اجیر بدهند. بر پایه آنچه که گفتیم معلوم می‌گردد، این فرمایش شیخ طوسی که: «برجواز اجیر دادن و یا به کار گماشتن بدهکار دلیل نداریم»، درست نمی‌باشد.

[شیخ حر عاملی نیز] در وسائل الشیعه، بعد از درج روایت یاد شده سکونی، چنین گفته است:

«امکان دارد این روایت را به آنجا حمل کنیم که شخص بدهکار عادتش بر این است که اجیر دیگران شده و دستمزدی کار کند، و کاریدی عادت او باشد، دلیل این توجیه نیز روایاتی است که در اینجا و در مبحث دین و جاهای دیگر آورده‌ایم که مجموعاً دلالت بر این دارند که مهلت دادن به تنگدست و آسان گرفتن بر او واجب است. این مطلب را برخی از علماء ما یاد کرده‌اند.»^{۲۱۴}

۲۱۴. وسائل الشیعه ج ۱۳/۱۴۸، باب ۷ از کتاب حجر، ذیل بحث ۳.

ظاهر حدیث اینست که این حکم یعنی «جواز به اجیری دادن و یا بکار گماشتن بدهکار تنگدست» منحصر به کسی نیست که «عادت به کاریدی» داشته باشد، بلکه نسبت به صاحبان همه حرفه‌ها و فنون مختلف عمومیت دارد. صاحب هر شغلی می‌تواند در محدوده آن شغل و حرفه اجیر دیگری شود و از آن طریق پولی برای پرداخت بدهی‌های خود بدست آورد، لذا این توجیه صاحب وسائل الشیعه موجه به نظر نمی‌رسد. (مقرر).

ظاهر سخن صاحب وسائل مشعر براینست که او نیز میان آن کسی که به یک کاری عادت داشته باشد و انجام آن برایش مشقت بار نباشد، و غیر آن، تفاوت و تفصیل قائل شده است.

در کتاب «دروس» شهید اول نیز در این زمینه چنین آمده است:

«بنابر یکی از دورای که استوارتر می باشد، کسب و کار کردن به منظور پرداخت بدهی ها واجب است، البته آن کار باید در شأن و شایسته شخص بدهکار باشد، این کار واجب است هر چند که مستلزم این باشد که بدهکار برای این مقصود خود را اجیر دیگری گرداند. روایتی از علی (ع) نقل شده که براین مطلب دلالت دارد. (ان شتم فأجروه وان شتم استعملوه).»^{۲۱۵}

در متن «لمعه» نیز چنین فرموده است:

«از علی (ع) روایت شده: «اگر خواستید آن شخص بدهکار را برای شخص دیگری اجیر قرار دهید، و اگر خواستید خودتان او را به کار بگمارید.» این روایت به وجوب کار کردن برای پرداخت بدهی دلالت دارد. [از فقهاء شیعه] ابن حمزه و علامه حلی این رأی را انتخاب کرده اند، ولیکن شیخ طوسی و ابن ادریس خلاف آن را برگزیده اند. بنظر من نیز اولی به حقیقت نزدیکتر است.»^{۲۱۶}

شهید ثانی نیز در ذیل سخن یاد شده شهید اول در «شرح لمعه» چنین افزوده

است:

«[سخن شهید اول و علامه و ابن حمزه به این دلیل به حقیقت نزدیکتر است] که پرداخت بدهی در صورت مطالبه کردن طلبکار و قدرت بدهکار واجب است، و شخص قادر به کسب و کار نیز از نظر پرداخت بدهی توانمند بشمار می آید، و به همین دلیل است که گرفتن زکات بر او حرام است، لذا چنین کسی خودبخود از مضمون آیه شریفه خارج می باشد.»^{۲۱۷}

۲۱۵. الدروس / ۳۷۳.

۲۱۶. شرح لمعه (الروضه البهیة) ج ۴/ ۴۰-۴۱، چاپ دیگر آن ج ۱/ ۴۰۴، کتاب الدین.

۲۱۷. منظور آیه ۲۸۰ سوره بقره: «... فتنظروا الی مبصرة» می باشد. (مقرر).

نتیجه اینکه: کار کردن در حدی که از نظر عرف و عادت مطابق شأن او باشد، واجب می باشد، هر چند که از راه اجیر قرار دادن خود برای دیگران باشد، روایت یاد شده نیز به همین معنی قابل حمل می باشد. (همان روایت منقول از حضرت علی (ع)).^{۲۱۸}

در هر صورت، استوارترین سخن در این مسأله اینست که رأی به تفصیل داده و میان کسی که قادر به کار کردن می باشد، با غیر آن تفاوت قائل شویم، [و بگوئیم بر کسی که قادر به کسب و کار موافق با منزلت خود می باشد واجبست کار کند و بدهی های خود را بپردازد، اما کسی که توان کار کردن و یا کار مناسب شأن خود را ندارد، بر او واجب نیست]. صاحب جواهر الکلام نیز به هنگام شرح و بحث درباره این سخن محقق که گفته: «و ادا کردن بدهکار تنگدست به کار کردن و نیز به اجیر دادن او جایز نیست.» به این مسئله پرداخته و درباره اش سخن گفته است، که باید بدانجا مراجعه شود.^{۲۱۹}

بیهقی نیز [از علماء اهل سنت] در کتاب «سنن» خود در دو باب جداگانه روایات مربوط به این مسأله را آورده است. در آنجا از ابوسعید خدری روایت شده:

«پیامبر اسلام (ص) [کار] شخص آزادی را به خاطر پرداخت بدهی او، فروخت.»^{۲۲۰}

باز در همانجا روایت دیگری از پیرمردی بنام «سرق = دزدی!» در توجیه اینکه چرا نامش «سرق» می باشد، آمده است که پیامبر مرا با این نام مورد خطاب قرار داد، و من هم بعداً آن را عوض نکردم، او می گوید:

«من به مدینه رفته و به مردم گفتم: من اموالی دارم که بزودی وارد شهر خواهد

۲۱۸. شرح لمعه جلد و صفحات یاد شده.

۲۱۹. جواهر الکلام ج ۲۵/۳۲۴-۳۲۵.

۲۲۰. «ان النبی (ص) باع حراً افس فی دینه.»

سنن بیهقی ج ۶/۴۹، کتاب التملیس، باب لایؤجر الحر فی دین علیه... و باب ما جاء فی بیع الحر

المفلس فی دینه.

شد، و براین اساس با آنان دست به معامله زده و اموالی را گرفته و به باد دادم، آنان مرا گرفته و به نزد پیامبر (ص) بردند. رسول خدا (ص) به من فرمود: تو که همان دزد (= سرق) هستی، آنگاه [کار] مرا به چهار عدد شتر فروخت.»^{۲۲۱}

این مطلب پنهان نیست که این دو روایت در صورت اعتبار داشتن، با مضمون روایت سَکُونی [که قبلاً یاد شد] موافقت دارد، چون مقصود از واژه «بَیْع» و «فروختن» [که در فارسی به فروختن کار ترجمه شد]، اجیر قرار دادن شخص و فروختن کار اوست و نه خود او.^{۲۲۲}

دهم - شوهر دارائی که از پرداخت خرجی همسرش خودداری کند:

۱- در «مستدرک» از کتاب «جعفریات» با سند ویژه او از جعفر بن محمد، از پدرش از جدش از علی (ع) چنین گزارش کرده است:

«زنی از همسرش به علی (ع) شکایت کرد که شوهرش به منظور زیان رسانیدن به او خرجی اش را نمی پردازد، آنحضرت دستور داد آن مرد را زندانی کنند، او گفت همسر من را نیز به همراه من زندانی کن!

حضرت فرمود: این حق تست، به زن دستور داد: با او همراه شو!»^{۲۲۳}

۲۲۱. سنن بیهقی جلد و صفحات قبل.

۲۲۲. چنانکه در اوایل کتاب بیع مکاسب مرحوم شیخ انصاری نیز هست دو کلمه «اجاره» و «بیع» گاهی به جای همدیگر و بمعنای یکدیگر بکار می روند، یعنی گفته می شود اجاره و از آن بیع (= فروختن) قصد می شود، و گفته می شود «بیع = فروختن» و از آن معنای «اجاره» قصد می شود. و این دو روایتی که از سنن بیهقی در متن کتاب نقل کردیم از آن موارد هستند. یعنی کلمه بیع در آنها به معنای اجاره و فروختن منفعت و کار است، و نه فروختن عین و شخص. (از افاضات معظم له در جلسه ۲۵۱ درس فقه).

۲۲۳. فی المستدرک، عن الجعفریات بسنده، عن جعفر بن محمد، عن آیه، عن جده، عن علی (ع): «ان امرأة استعدت علیاً (ع) علی زوجها، فأمر علی (ع) بحبسها وذلك الزوج لا ینفق علیها اضراً. فقال الزوج احبسها معی. فقال علی (ع) لك ذلك، انطلقی معی.»

(مستدرک الوسائل ج ۲/ ۴۹۷، باب ۶ از کتاب حجر، حدیث ۳).

تنگدست نبودن و دارا بودن شوهر در این حدیث از جمله «اضراً بها» به منظور زیان رسانیدن به او» فهمیده می شود. یعنی علت عدم پرداخت نفقه و خرجی تنگدستی مرد نبوده، بلکه «سوء قصد» برای ضرر رسانی به حقوق زن خود بوده است. (مقرر).

۲- در جعفریات با همان سند یاد شده از علی (ع) روایت شد که آنحضرت فرمود:

«در صورتی که مرد خرجی همسرش را نپردازد، باید او را به انجام این کار مجبور کنند، در صورت عدم فرمانبرداری زندانی اش کنند.»^{۲۲۴}

۳- صاحب وسائل الشیعه با سند ویژه خود از سکونی، از جعفر، از پدرش، از علی (ع) چنین روایت کرده است:

«زنی از همسرش به علی (ع) شکایت کرد که او خرجی مرا نمی پردازد، از زندانی کردن شوهر او، خودداری کرده و فرمود: هر سختی و تنگدستی با گشایش بعدی همراه است.»^{۲۲۵}

۴- در کتاب «جعفریات» با سند یاد شده پیشین از علی (ع) روایت کرده:

«زنی از همسرش به علی (ع) شکایت کرد که او خرجی مرا نمی پردازد، و این در حالی بود که شوهر آن زن تنگدست و بی چیز بود، علی (ع) از اینکه او را در نخستین بار ارتکاب این کار زندانی کند، خودداری نموده، و فرموده: هر سختی و تنگدستی با گشایش بعدی همراه است.»^{۲۲۶}

۵- روایت دیگری در «مسند زید» وجود دارد که دلالت میکند بر اینکه مرد را در صورت پرداختن خرجی همسرش، باید زندانی کرد.

۲۲۴. فی الجعفریات بهذا السند، عن علی (ع)، قال: «يجبر الرجل علی النفقة علی امرأته فان لم يفعل حبس.» (جعفریات - نسخه مطبوع به ضمیمه قرب الاسناد - ۱۰۹/).

۲۲۵. فی الوسائل بسنده، عن سکونی، عن جعفر، عن ابیه، عن علی (ع): «ان امرأه استعدت علی زوجها أنه لا ینفق علیها و کان زوجها معسراً، فأبی أن یحبسه وقال: ان مع المعسریراً.» (وسائل ج ۱۳/۱۴۸، باب ۷ از کتاب حجر، حدیث ۲).

این دو حدیث بطور غیر مستقیم و با اصطلاح «مفهوماً» به مطلب مورد نظر ما دلالت دارد و نه بطور مستقیم، یعنی مفهوم اینکه در صورت تنگدست بودن شوهر، او را زندانی نمیکنند، اینست که در صورت تنگدست نبودن اگر نفقه را نپردازد باید او را زندانی کنند. ولذا علیرغم اینکه این از دو حدیث قبل جعفریات معتبرتر است، آن را بعد از آنها قرار دادیم.

(از افاضات معظم له در جلسه ۲۵۱ درس فقه).

۲۲۶. فی الجعفریات بالسند الذی مر، عن علی (ع): «ان امرأه استعدت علی زوجها و کان زوجها معسراً، فأبی ان یحبسه اول مره وقال: ان مع المعسریراً.» (جعفریات - مطبوع به ضمیمه قرب الاسناد - ۱۰۹/).

(ما این روایت را چند صفحه بعد، در ذیل دسته دوازدهم از این روایات، بطور کامل ذکر خواهیم کرد.)^{۲۲۷}

یازدهم: زندانی کردن کفیل تا هنگام حاضر کردن شخص و با وجه مورد کفالت:
 ۱- کلینی با سندی قابل اعتماد، از عمار، از امام صادق (ع) روایت کرده که آنحضرت فرمود:

«مردی را نزد امیرالمؤمنین (ع) آوردند که نفس یک مردی را کفالت کرده بود [ونه مال مربوط به او را]، آنحضرت او را زندانی کرده و خطاب به او فرمود: رفیقت را پیدا کن بیاور!»^{۲۲۸}

۲- شیخ صدوق با سند ویژه خود، از اصبع بن نباته گزارش نموده که او گفت:

«امیرالمؤمنین (ع) مردی را که نفس مرد دیگری را کفالت کرده بود زندانی کرده و به او فرمود: رفیقت را پیدا کن و بیاور.»^{۲۲۹}

۳- شیخ طوسی با سند ویژه خود از اسحاق بن عمار، از جعفر، از پدرش روایت نموده است:

«مردی را نزد علی (ع) آوردند که نفس مرد دیگری را کفالت کرده بود، حضرت امیر (ع) او را در ارتباط با شخص مورد کفالت دستگیر نموده و فرمود او را زندانی کنند، تا رفیقش را بیاورد. (در متن روایت آمده فاخذ بالمکفول که ظاهر آن این است که مکفول بازداشت شد ولی مراد بازداشت کفیل بخاطر

۲۲۷. ر. ک: مسند زید / ۴۹۳، کتاب الشهادات، باب القضاء.

۲۲۸. عن الكلینی بسند مؤثوق به، عن عمار، عن ابی عبدالله (ع) قال: «أتی امیرالمؤمنین (ع) برجل قد تکفل بنفس رجل، فحبسه وقال: اطلب صاحبك».

(وسائل ج ۱۳/۱۵۶، باب ۹ از کتاب ضمان، حدیث ۱).

۲۲۹. عن الصدوق بسنده عن اصبع بن نباته قال: «قضی امیرالمؤمنین (ع) فی رجل تکفل بنفس رجل ان یحبس، وقال له: «اطلب صاحبك».

(وسائل جلد و باب سابق، حدیث ۲).

مکفول است»^{۲۳۰}

۴- باز شیخ طوسی با سند ویژه خود، از عامر بن مروان، از جعفر، از پدرش، از علی (ع) چنین روایت کرده است:

«مردی را نزد علی (ع) آوردند که نفس مرد دیگری را کفالت کرده بود، آنحضرت او را زندانی کرده و فرمود: رفیقت را پیدا کن و بیاور.»^{۲۳۱}

۵- در «مستدرک» از کتاب «فقه الرضا» نقل کرده:

«روایت شده است که: هرگاه کسی کفالت کسی را بپذیرد، او را زندانی میکنند، تا رفیق مورد کفالت خود را بیاورد.»^{۲۳۲}

۶- زید بن علی (ع) از پدرش (امام زین العابدین (ع))، از پدرش، از علی (ع) نیز چنین روایت کرده است:

«مردی نفس مرد دیگری را کفالت کرده بود، حضرت او را زندانی کرد تا اینکه آن شخص مورد کفالت را آورد.»^{۲۳۳}

۷- در «دعائم الاسلام» از «ابی جعفر (ع)» روایت نموده که آنحضرت

فرمود:

«هرگاه کسی تا مدت مشخص و معینی بدهی کسی را کفالت کند و در سررسید تعیین شده شخص بدهکار، وجه مورد کفالت را نپردازد، آن کفیل را زندانی میکنند، مگر اینکه از جانب شخص مورد کفالت وجه مورد نظر و تعیین شده را بپردازد. البته این در صورتی است که مقدار آن وجه معلوم باشد، کفیل بعد از پرداخت آن وجه، حق دارد به شخص مورد کفالت مراجعه کرده و آن را

۲۳۰. عن الشيخ بسنده عن اسحاق بن عمار، عن جعفر، عن ابيه، عن علي (ع): «انه أتى برجل قد كفل برجل بقرينه، فاخذ بالمكفول، فقال: احبوه حتى يأتي صاحبه».

(وسائل جلد، باب و صفحه سابق، حدیث ۳)

۲۳۱. وسائل جلد، باب و صفحه سابق، حدیث ۴.

۲۳۲. مستدرک الوسائل ج ۲/ ۴۹۸ باب ۷ از کتاب ضمان، حدیث ۱، فقه الرضا/ ۲۵۶: روی: «اذا كفل الرجل حبس الي ان يأتي صاحبه».

۲۳۳. مسند زید/ ۲۵۷ باب الحوالة والكفالة والضمانه: «ان رجلا كفل لرجل بنفس رجل، فحبسه (ع)، حتى جاء به».

از او مطالبه کند، [و باصطلاح حق دارد علیه او طرح دعوی کند]، و اگر آن وجه مورد نظر مقدارش نامعلوم باشد برکفیل لازمست شخص مورد کفالت را شخصاً حاضر کند، مگر اینکه او مرده باشد، در اینصورت چیزی بر کفیل نیست. «۲۳۴»

این روایت را در «مستدرک الوسائل» نیز به نقل از دعائم الاسلام، آورده است. ۲۳۵

۲۳۴. فی دعائم الاسلام عن ابی جعفر (ع) انه قال: اذا تحمل الرجل بوجه الرجل الى اجل فجاء الاجل من قبل ان یاتی به وطلب الحماة حبس، الا ان یؤدی عنه ماوجب علیه، ان كان الذی یطلب به معلوماً وله ان یرجع به علیه، و ان كان الذی قد طلب به مجهولاً، ما لا بد فیه من احضار الوجه كان علیه احضاره الا ان یموت، و ان مات فلا شیء علیه.

(دعائم الاسلام ج ۲/ ۶۴ کتاب البیوع فصل ۱۶ حدیث ۱۷۹)

۲۳۵. مستدرک ج ۲/ ۴۹۸ باب ۷ از کتاب ضمان، حدیث (با اندکی تفاوت در عبارات)

در جمع بندی مجموع این روایات بایسته است که به دو نکته حاشیه ای لازم توجه شود و آن اینکه: از ظاهر این روایات چنین بدست میآید که «جواز کفالت» به موارد «مالی» اختصاص ندارد، و در همه مسائل و جرائم افراد میتوانند کفیل دیگری باشند، اعم از اینکه مورد آن مسائل مربوط به بدهکاری باشد و یا مسائل دیگر لکن در فقه و حدیث دلائل دیگری وجود دارد که کلیت و اطلاق این روایات را محدود ساخته است بگونه ای که میتوان ادعا کرد موارد کفالت صرفاً به اموری منحصر میشود که بطور مستقیم و یا غیرمستقیم جنبه مالی داشته باشد.

بدلیل اینکه احادیث معتبری داریم که بر پایه آنها این قاعده فقهی درست شده است که میگوید: «لا کفالة فی الحد» و «لا شفاعة فی الحد» یعنی در جرائمی که به «حدود» مربوط میشوند «کفالت» و «شفاعت» جایز نیست. یعنی اگر کسی به خاطر جرمی که مجازات آن یکی از حدود الهی است، زندانی شود، او را نمیتوان با کفالت آزاد کرد. حدود نیز در جرائمی مانند محاربه، زنا، لواط، سرقت، شرب خمر و غیره میباشد.

روایات این مسئله در وسائل الشیعه ج / ، باب ۱۶ از کتاب ضمان و نیز وسائل ج، باب ۲۴ از کتاب الحدود و التعزیرات، آمده است.

از طرف دیگر مواردی مانند محکومین به زندان ابد، زندانی محکوم به قصاص با توجه به احتمال گریختن آنان کفالت پذیر نیستند، بویژه در مورد قصاص احادیثی هست که حضرت استاد دامت برکاته آنها را در مباحث قبل بیان فرمودند: مبنی بر اینکه قاتل را برای حفظ محل قصاص باید زندانی کرد.

لذا با توجه به مطالب یاد شده باید گفت: جواز کفالت زندانی به موارد مربوط به امور مالی محدود میشود، و در اداره زندانها به شیوه اسلامی این مطلب لازم رعایه است.

نکته دوم اینکه: کفالت (و یا چنانکه در محاوره مردم کشور ما رایج است ضمانت) یک «عقد» است و از نوع عقود لازم میباشد. (یعنی بگونه یک جانبه از طرف یکی از عاقدین قابل فسخ نیست) لذا در عقد